

کاربرد دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی

دکتر فاطمه سادات میراحمدی* - دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۲

چکیده

ژئوپلیتیک انتقادی در روند توسعه خود، تحولاتی را پشت سر گذاشته است و از تمرکز بر دیدگاه پسااستعمارگرایی و دغدغه‌های اولیه نسبت به عرصه رسمی کشورداری، و از تمرکز بر نقد و شالوده‌شکنی و گفتمان‌های استراتژیک تبدیل به حوزه‌ای برای دربرگرفتن مسائل متعددی مانند جنگ، بازنمایی و غیره شده و پسوندهای مختلفی از ژئوپلیتیک انتقادی ظهور یافته است. یکی از دیدگاه‌هایی که در دو دهه اخیر در مطالعات و تحلیل‌های ژئوپلیتیکی به کار گرفته شده است، دیدگاه پسااستعمارگرایی است. با توجه به قابلیت‌های فراوان دیدگاه پسااستعماری برای تحلیل بسیاری از مسائل جهان کنونی و به‌ویژه منطقه خاورمیانه، و نیز با توجه به خلأ ادبیات در زبان فارسی در مورد چگونگی کاربرد دیدگاه پسااستعماری در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی، مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی مهمترین کاربردهای دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی می‌پردازد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دیدگاه پسااستعمارگرایی، به لحاظ نظری، چالش‌هایی را برای سنت‌ها و بینش‌های رشته جغرافیای سیاسی و نظریه‌های ژئوپلیتیکی که عمدتاً بر اساس دیدگاه غربی هستند، به وجود آورده است. مهمترین کاربردهای دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی، نقد و تحلیل رویه شرق‌شناسی در دنیای کنونی؛ مباحث مربوط به ژئوپلیتیک فرودستی؛ مسئله جنگ و خشونت، و بیوپلیتیک است. در کل، دیدگاه پسااستعماری در ژئوپلیتیک، توجه خاصی به حکومت‌ها، گروه‌ها و انسان‌های فرودست و ضعیف در جهان کنونی دارد. این دیدگاه درد و رنج انسانی را در فضاهایی خاص به تصویر می‌کشد و تحلیلی انتقادی از تقاطع بین ژئوپلیتیک، بیوپلیتیک و ژئواکونومی ارائه می‌کند.

واژه‌های کلیدی: پسااستعمارگرایی، ژئوپلیتیک، شرق‌شناسی، فرودستی، جنگ، خشونت، بیوپلیتیک.

۱- مقدمه

ژئوپلیتیک انتقادی، در اواخر دهه ۱۹۸۰م. با کار پیشگامانه ژروید اتوا/توال و سیمون دالبی برای پل زدن بر رشته جغرافیا و روابط بین‌الملل و تحت تأثیر دیدگاه پسااستعمارگرایی آغاز شد (Power & Campbell, 2010: 243 - Dodds, 2001: 471). همزمان از اواخر دهه ۱۹۸۰م. جان اگنیو استوارت کوربریج دیدگاه اقتصاد سیاسی را برای ژئوپلیتیک انتقادی به کار گرفتند و با نقد دیدگاه دیوید هاروی، رویکرد «اقتصاد ژئوپلیتیکی» و یک «نظریه تاریخی و مادی» جامع درباره ژئوپلیتیک ارائه نمودند. دیگر مفهوم‌سازی‌های ژئوپلیتیک انتقادی، شرح تاریخی سیستماتیکی که به وسیله اگنیو ارائه شده بود را تکمیل کردند (Ó Tuathail/Toal, 2005: 66-67). به تدریج پسوندهای مختلفی از ژئوپلیتیک انتقادی (مانند ژئوپلیتیک فمینیستی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن) ظهور یافته (Sharp, 2013: 20)؛ و ژئوپلیتیک انتقادی از تمرکز بر نقد و شالوده‌شکنی گفتمان‌های استراتژیک، تبدیل به رشته‌ای برای در بر گرفتن مسائل متعددی مانند جنگ، فرهنگ، بازنمایی، هویت، مقاومت، جنسیت و غیره شده است (Dalby, 2010: 281)؛ در این زمینه یکی از دیدگاه‌هایی که در سال‌های اخیر در ژئوپلیتیک انتقادی مورد توجه قرار گرفته است، «دیدگاه پسااستعمارگرایی» است. دیدگاه پسااستعمارگرایی، به کشف فضامندی گفتمان استعماری و نئواستعماری و سیاست‌های فضایی بازنمایی می‌پردازد (McEwan, 2003: 340-341). اگرچه مطالعات پسااستعماری، ذاتاً جغرافیایی هستند، اما جغرافیدانان در سال‌های اخیر به ویژه از اواخر دهه ۱۹۹۰م. شروع به توجه به چالش‌های اساسی و نظری آن‌ها کرده‌اند (Blunt, 2005: 177-178). به رغم گسترش روزافزون اهمیت مقوله پسااستعمارگرایی در علم جغرافیا از دهه ۱۹۹۰م. حضور آن در رشته جغرافیای سیاسی کم‌رنگ بوده و شمار اندکی از متخصصان رشته جغرافیای سیاسی به دیدگاه پسااستعمارگرایی روی آورده‌اند (Gallaher and et al, 2012: 313). با توجه قابلیت‌های فراوان دیدگاه پسااستعماری، برای تحلیل بسیاری از مسائل جهان کنونی و نیز با توجه به خلأ ادبیات در زبان فارسی در مورد چستی دیدگاه پسااستعماری و چگونگی کاربرد آن در

تحلیل‌های ژئوپلیتیکی، مقاله حاضر به بررسی مهمترین کاربردهای دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی می‌پردازد.

۲- روش تحقیق

این پژوهش از نوع تحقیقات «بنیادی نظری» است؛ که با استفاده از روش تحقیق «توصیفی - تحلیلی» انجام شده است. با توجه به ماهیت موضوع، روش گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی است. به این ترتیب که اطلاعات موردنیاز کتاب‌ها و مقالات استخراج و طبقه‌بندی شده و سپس به شیوه کیفی، به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته شده است.

۳- مبانی نظری

۳-۱- پسااستعمارگرایی

اصطلاح پسااستعماری برای نخستین بار بعد از جنگ جهانی دوم برای اشاره به دوره زمانی پسااستقلال (پس از استعمارزدایی) استفاده شد؛ اما از اواخر دهه ۱۹۷۰م، این اصطلاح فراتر از مفهوم زمان‌سنجی اهمیت یافت (Blunt & Wills, 2007:239). فرهنگ جغرافیای انسانی، پسااستعماری را شکلی از تحلیل انتقادی استعمار و پروژه‌های جانشین آن می‌داند (Gregory Et al, 2009:561). درک گریگوری (۲۰۰۰م) معتقد است پسااستعمارگرایی «تشکیلات فکری انتقادی مرتبط با تأثیر استعمارگرایی و فرهنگ‌های هم مردم استعمار شده و هم استعمار کننده در گذشته و بازتولید و تغییر بازنمایی‌ها، رویه‌ها و روابط استعماری در حال حاضر است». محققان معتقد به دیدگاه پسااستعمارگرایی فرض نمی‌کنند که استعمارگرایی به پایان رسیده است؛ بلکه به رد انتقادی استعمارگرایی و میراث آن می‌پردازند. از نظر گریگوری دیدگاه پسااستعماری شامل چهارعنصر است: خوانشی دقیق و انتقادی از گفتمان استعماری؛ درک تاریخ‌های پیچیده و منکسری که از طریق آن‌ها استعمارگرایی از گذشته تا به حال تداوم داشته است؛ بررسی شیوه‌هایی که بر اساس آن جوامع مادر و مستعمره در شبکه‌هایی از میل، نفوذ و ابستگی گرفتار شده‌اند؛ و حساسیت نسبت به «پیامدهای سیاسی» شیوه‌ای که تاریخ ساخته

شده است. تعریف گریگوری نشان می‌دهد، تعریف صرفاً «زمانی» از پسااستعمارگرایی ناکافی است، چرا که اشکال سلطه نئواستعماری مدت‌ها در قلمروهای استعماری‌شان، باقی می‌مانند. در واقع، استعمارگرایی چندگانه‌ای در جهان امروز وجود دارد (شبه‌استعمار، استعمار داخلی، نئواستعمارگرایی و همچنین ایدئولوژی‌های جدید امپریالیسم) (Cullen and et al, 2013: 511-512). پسااستعمارگرایی ریشه واحدی ندارد، بلکه تعدادی از واکنش‌های متفاوت به استعمارگرایی و استعمارزدایی است که هم به نزاع‌های آزادی‌بخش و هم تحقیقات دانشگاهی الهام بخشیده است. بسیاری از این واکنش‌ها زمانی که اصطلاح پسااستعماری شروع به کسب اعتبار کرد وجود داشته‌اند. با این حائالت‌اثیرات عمده نظریه پسااستعماری را می‌توان از دهه ۱۹۸۰م. در آثار تعدادی از نویسندگان ردیابی نمود (McEwan, 2009: 327-328) که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۲-۳- روان‌شناسی فرانتز فانون

خوانش‌های فرانتز فانون^۱ از استعمارگرایی را پدیده فکری «فانونیسم» نامیده‌اند (Kobayashi, 2003: 550). فانون متفکر برجسته قرن بیستم در مورد استعمارزدایی و آسیب‌شناسی روانی استعمارگرایی بود. تحقیقات وی به جنبش‌های آزادی‌بخش ضد استعماری در کل جهان و نظریه‌پردازان پسااستعماری (به‌ویژه ادوارد سعید و هومی بابا^۲) الهام بخشید. او در اولین کتاب خود تحت عنوان «پوست سیاه، ماسک‌های سفید» (۱۹۵۲م.) تأثیرات انقیاد استعماری را بر روان سیاه‌پوستان تحلیل کرد؛ و شیوه‌هایی را شرح داد که در آن روابط استعمارگر/مستعمره هنجاری شده است. او یک درک از نژادپرستی به‌عنوان «تولید ساختارهای روانی» مضر ارائه داد؛ که هم انسان سیاه‌پوست را برای دیدن انقیادش نسبت به هنجار سفید عام شده کور می‌کند و هم هشیاری وی را منحرف می‌کند. به اعتقاد وی، مردم سیاه‌پوست، یک ماسک سفید می‌پوشند و ارزش‌های فرهنگی سفید را با ایجاد یک تعارض اساسی بین آگاهی و

1- Frantz Fanon

2- Fanonism

3- Homi Bhabha

بدن درونی می‌کنند. کتاب بعدی او، «نفرین‌شدگان زمین» غلبه یک سیستم دوتایی را نشان می‌دهد که در آن سیاه‌پد است و سفید خوب (McEwan, 2009: 328).

۳-۳- گروه مطالعات فرودستی

گروه مطالعات فرودستی، گروهی کوچک از مورخان جوان بود که در بریتانیا بنیان گذاشته شد. این گروه شامل افرادی بود که در اواخر دهه ۱۹۷۰م، به‌طور منظم برای بحث در مورد سرخوردگی فزاینده‌شان نسبت به تاریخ‌نگاری جنوب آسیا یکدیگر را ملاقات می‌کردند. این گروه از تفاسیر تاریخی در مورد نهضت آزادی هند ناراضی بودند. از نظر آن‌ها روایت‌های تاریخی از ساخت ملت هندی، مشارکت نخبگان سیاسی را مورد تجلیل قرار می‌داد؛ درحالی‌که مشارکت مردم عادی را نادیده می‌انگاشت. در سال ۱۹۸۲م. این گروه با انتشار اولین سری از مطالعات خود، توسط دانشگاه آکسفورد، رسماً عنوان «مطالعات فرودستی» را برای خود برگزید (Jazeel, 2014: 90). مطالعات این گروه، با تمرکز بر تاریخ‌های شورش و طغیان فرودستان و نقش غیرنخبگان در تغییر سیاسی و اجتماعی، توجه به فرایندهای پیچیده غلبه و فرمان‌برداریو نقش طبقات فرودست در فرایندهای تشکیل حکومت ملی و ... نقش مهمی در نظریه پسااستعماری بازی کرد (McEwan, 2009: 329).

۳-۴- نظریه‌های پسااستعماری ادوارد سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک

درحالی‌که ریشه‌های دیدگاه پسااستعماری را می‌توان در تعدادی از منابع متفاوت ردیابی کرد و دیدگاه پسااستعماری تا حد زیادی تحت تأثیر نظریات اقتصاد سیاسی مارکسیستی، پسااستعماری و تحلیل زبانی قرار گرفته، مسلماً ادوارد سعید و پس از وی هومی بابا و گایاتری اسپیواک بیشترین تأثیر را درون نظریه پسااستعماری داشته‌اند:

ادوارد سعید: ادوارد سعید را به خاطر کتاب «شرق‌شناسی» (۱۹۷۸م)، مؤسس نظریه پسااستعماری معاصر می‌دانند. وی فرضیات غلط دیدگاه‌های غربی در مورد آسیا و خاورمیانه را

نقد و اروپامحوری مداوم، زیرکانه و ظریفی را توصیف می‌کند که نسبت به فرهنگ اعراب و مسلمانان تبعیض روا می‌دارد (Ibid:329)؛ و نشان می‌دهد که قدرت‌های غربی و فلاسفه، هنرمندان، دانشمندان علوم اجتماعی و ... در غرب به «شرق» به‌عنوان منطقه‌ای «دیگر» می‌نگرند. در متونی که سعید مطالعه می‌کرد «خود» به نویسنده غربی اشاره داشت که توجه خود را به شرق، به‌عنوان موضوع مطالعه معطوف کرده و به این ترتیب «غرب» در برابر «شرق» و «خودی» در برابر «دیگری» قرار گرفته بود. وی از این فرایند تحت عنوان «شرق‌شناسی» (ساخت غربی از شرق) نام می‌برد، فرایندی که طی آن غربی‌ها مفهوم «شرق» را تولید کردند. غربی‌ها با اتکا به این استدلال‌ها شرق را جامعه‌ای سنتی، عقب‌افتاده، طماع و ... معرفی کردند. خلق دانش درباره شرق و گسترش آن به غرب کمک می‌کرد خود را نیروی برتر و متمدن کننده معرفی کند (Gallaher and et al, 2012: 314-315). سعید علاقه‌مند به تولید گفتمانی دانش معمولی غربی و مفروضات آن درباره شرق است. وی در کتاب شرق‌شناسی و اثر بعدی خود تحت عنوان «فرهنگ و امپریالیسم» (۱۹۹۳م.)، به بررسی استراتژی‌های گفتمانی پستی، تسلط روابط دانش/قدرت در فعالیت امپریالیسم پرداخت. شرق‌شناسی ضرورتاً مرتبط با دو هویت جغرافیایی بود که یکدیگر را تا حدی منعکس می‌کردند (Jazeel, 2013:17). تز او عمیقاً جغرافیایی است و جغرافیا در بطن تحلیل وی قرار دارد، زیرا بر «جغرافیای تصویری» ایجاد شده توسط غرب، درباره شرق تأکید می‌کند. شرق و غرب در رابطه با هم تعریف شده بودند. شرق به‌عنوان یک سرزمین خیالی، خارجی، مرموز و خطرناک معرفی می‌شد، برخلاف آن، فرض می‌شد که غرب با مناطق «غیرخودی» فرق دارد وضعیتی نرمال دارد. سعید تأکید می‌کند، جغرافیای تصویری غرب و شرق، هر دو به‌وسیله گفتمان‌های شرق‌گرایانه ایجاد شدند و شکل‌گیری منطقی هویت و نشانگر یک سیاست فضایی هستند (Blunt & Wills, 2007: 266-268).

هومی بابا: نظریه ادبی هومی بابا (۱۹۹۴م.) بر مرزهای فرهنگی ناپایدار ایجاد شده توسط استعمارگرایی تمرکز دارد (Jazeel, 2013: 18-19). بابا علاوه بر تأثیرپذیری از فانون، به‌شدت تحت تأثیر پسااستارگرایی، به‌ویژه آثار دریدا، لاکان و فوکو است؛ وی بر جایگاه مردم تأکید

دارد. او از موضع فرهنگ، مفاهیمی مانند تقلید، دوسوگرایی^۱ و آمیختگی^۲ را مطرح می‌کند (McEwan, 2009:239). بابا از واژه روان-تحلیلی «دوسوگرایی» برای بیان «ترکیب پیچیده جاذبه و دافعه که روابط بین استعمارگر و مستعمره را مشخص می‌سازد» استفاده کرد. در واقع دوسوگرایی به وجود دو احساس متناقض و متضاد «همدستی» و «مقاومت» اشاره دارد (Blunt & Wills, 2007:273). بابا نشان داد که فرهنگ‌ها تعامل می‌کنند، تجاوز می‌کنند و یکدیگر را در شیوه پیچیده‌تری تغییر می‌دهند؛ بنابراین دوسوگرایی پتانسیل دخالت و جابه‌جا کردن فرایندهای سلطه را، از طریق تفسیر و دوباره منتقل کردن گفتمان‌ها، دارد؛ در اینجا فضاهایی که در آن تفاوت‌ها به هم می‌رسند، مهم می‌شود (McEwan, 2009:239). مفهوم آمیختگی فرهنگ با بررسی فرایندهای استحاله فرهنگی، عقاید راجع به «خلوص» فرهنگی، ملی و نژادی را منسوخ کرده است. در واقع، تحلیل بابا از گفتمان استعماری مشخصاً جغرافیایی، مرتبط با تفاوت‌های مکانی همزمان و تبادل فرهنگی استعمارگر و استعمار شونده در مناطق برخورد و تماس استعماری است (Blunt & Wills, 2007:276-277). کار بابا در مورد «آمیختگی فرهنگی» توسط شماری از جغرافی‌دانان فرهنگی پذیرفته شده و به کار گرفته شده است (Mitchell, 2005:190-192). جغرافی‌دانان به‌ویژه در بررسی‌های خود در مورد آمیخته بودن فضاها و هویت‌های استعماری و برای مثال، در کار بر روی فرایندهای استعماری و آمیخته بودن معماری شهرهای استعماری و امپریالیستی از اندیشه‌های وی استفاده کرده‌اند (Jazeel, 2013:18-19). همچنین محققان جغرافیای فرهنگی مفهوم آمیختگی را در مطالعات تولید فرهنگ فراملی و «غرب‌نشینی^۳» به کار برده‌اند (Fortier, 2005:182-183).

گایاتری اسپیواک: اسپیواک نوآورانه‌ترین و قابل‌توجه‌ترین کمک‌ها را به اشکال پسااستعماری تحلیل فرهنگی انجام داده است. وی را به‌عنوان یک «شالوده‌شکن فمینیست مارکسیست» می‌شناسند. به این خاطر که هرکدام از این رویکردها را ضروری اما به خودی خود ناکافی

1- Ambivalence

2- Hybridity

3- Diaspora

می‌بیند. نگرانی اخلاقی - سیاسی وی تمایل گفتمان‌ها و رویه‌های فرهنگی و نهادی برای حذف و حاشیه‌ای کردن فرودستان، به‌ویژه زنان فرودست است. بانفوذترین (و جنجالی‌ترین) مقاله او «آیا فرودست صحبت می‌کند؟» است. اسپوواک نه تنها مسئله ناتوانی فرودست برای سخن گفتن را در نظر می‌گیرد، بلکه به عدم تمایل غالب فرهنگی برای گوش دادن نیز توجه می‌کند (McEwan, 2009:330). پرسش اسپوواک از نظر جغرافیایی با «فضاهای پنهان» اشغال شده توسط طبقه فرودست استعماری مرتبط است و این که آیا از این جایگاه یا در این موقعیت‌ها می‌توان حرفی زد. او نتیجه می‌گیرد که فرودست نمی‌تواند حرف بزند. اسپوواک با مطرح کردن «آیا فرودست حرفی برای گفتن دارد؟» این فرض مسلم را که امکان دارد، صداهای فرودستی را بازایی کرد، به چالش می‌کشد. او با الهام از مارکسیسم، رویکرد شالوده‌شکنی و فمینیسم بر جایگاه زنان هندی به‌منزله «فرودستان ساکت شده»، تمرکز کرده و استدلال می‌کند که آن‌ها به‌طور مضاعفی استعمار شده‌اند. اسپوواک استدلال می‌کند که زن فرودست نمی‌تواند حرفی بزند، زیرا او (توسط دیگران) ساکت و توسط قدرت استعماری تبدیل به یک شیء و کالا شده و از تاریخ‌های امپریالیستی و ملی‌گرایانه حذف شده است. از نظر اسپوواک فضاهای فرودستی از دید پنهان باقی می‌مانند (Blunt & Wills, 2007:277-279). وی معتقد است، فلاسفه اروپایی نه تنها تمایل به حذف فرودستان، بلکه جلوگیری از غیراروپاییان از تصرف موقعیت‌ها دارند. نوشته‌های وی به‌ویژه در مورد «جانبداری» بانفوذ بوده‌اند. در دیدگاه اسپوواک، نژاد، قومیت، طبقه، جنسیت و ملیت یک فرد رجحان‌های نسبی ایجاد می‌کنند که شامل تعصبات خاص واکنش‌های یاد گرفته شده و محدود کردن دانش به‌وسیله جلوگیری از دسترسی به دیگر دانش‌هاست (McEwan, 2009:330). به‌طور کلی اسپوواک بر حاکمیت جنسیتی شده و نیز نژادی متمرکز می‌شود که مشخص کننده حاکمیت استعماری و امپریالیستی است (Blunt & Wills, 2007:302).

در کل، جغرافیا در بطن تحلیل سعید، بابا و اسپوواک قرار دارد. درحالی‌که ادوارد سعید به بحث جغرافیاهای تصویری گفتمان‌های شرق‌گرایانه می‌پردازد، بابا یک فضای سوم آمیختگی را مطرح می‌کند که فرق دوگانه و ایستای بین خودی و غیرخودی را از بین می‌برد. اسپوواک نیز به

مشکلات بازیابی تجربیات و صدهای فرودستی می‌پردازد و از فضاها محدود کننده پنهان‌شان برده برمی‌دارد (Blunt & Wills, 2007:283-284). در ادامه به مطالعات پسااستعماری در جغرافیا و جغرافیای سیاسی نیز پرداخته می‌شود.

۵-۳- دیدگاه پسااستعماری در رشته جغرافیا و جغرافیای سیاسی

بحث دانش و قدرت در قلب دیدگاه پسااستعماری قرار دارد (Yeo, 2001:457). نظریه پسااستعماری نشان‌دهنده جانبداری دانش و به‌ویژه دانشی است که در اروپای استعماری تولید شده است (McEwan, 2003:340). تمرکز بر دانش، موجب تفکر درباره شیوه‌هایی شده است که تصورات جغرافیایی جهان‌های اجتماعی را تولید می‌کنند و موجب توجه به این مسئله شده که چگونه افراد و جوامع، خود و روابطشان را با یکدیگر در فضا درک می‌کنند (Sibely and et al, 2005:3)؛ بنابراین پسااستعماری به‌عنوان یک مفهوم مهم، توجه را به این مسئله جلب می‌کند که چگونه استعمارگرایی بر شیوه‌ای که ما جهان و بازیگران آن را می‌بینیم تأثیر گذاشته است. همچنین پسااستعماری بر توانایی ما برای تصور احتمالات برای تغییر تمرکز می‌کند (Laurie & Calla, 2004:101). تحقیق پسااستعماری برای کسب چیزی خارج از آنچه تلاش می‌کند که سیداوی «تصویرسازی جهان با دیدی اروپامحور» نامیده، و به سیاست‌های رهایی‌بخش توجه می‌کند. در این‌گونه تحقیقات، محقق به شکاف فزاینده بین تحقیقات انگلیسی - آمریکایی (و اشکال تولید آن) و دغدغه‌های دانشگاهیان جنوب توجه می‌کند (Raghuram & Madge, 2006: 270-277).

یکی از کانون‌های مهم جغرافیاهای پسااستعماری، تحلیل نقطه تلاقی قدرت استعماری با تولید دانش جغرافیایی است (Blunt, 2005:177-178). در این زمینه جغرافیدانان به ارزیابی انتقادی جغرافیدانان غربی و دانش‌هایی که تولید کرده‌اند (Jacobs, 2001:11840-11841) می‌پردازند و بر اهدافی چون استعمارزدایی از پیکر اروپایی/غربی دانش جغرافیایی؛ به چالش کشیدن جغرافیاهای تصویری و نشان دادن درهم‌تنیدگی تولید اجتماعی و جغرافیایی جهان‌های امپریالیستی و ضدامپریالیستی گذشته و حال؛ آشکار کردن همدستی جغرافیا در سلطه استعماری

بر فضا؛ و بررسی مشخصه جغرافیایی بازنمایی در گفتمان استعمار تمرکز کرده‌اند (Morrissey, 2013: 495-496). کانون مهم دیگر تحقیقات جغرافیای پسااستعماری، کشف سکوت‌های پرونده استعماری بوده است (Jacobs, 2001: 11840-11841). با این حال، جغرافیاهای پسااستعماری به همان اندازه اشکال استعمارگرایی و امپریالیستی که آن‌ها را تولید کرده، متنوع‌اند (Ryan, 2004: 472).

در میان زیرشاخه‌های علم جغرافیا، جغرافیای سیاسی، زیرشاخه‌ای بوده که تا حد زیادی یک دیدگاه غربی داشته است. در این زمینه، به اعتقاد رابینسن، مهم‌ترین چالش برای آینده رشته جغرافیای سیاسی، یافتن شیوه‌هایی برای به‌کارگیری یک موضع انتقادی روشن‌فکرانه بر اساس دیدگاه پسااستعماری است. جغرافیدانان سیاسی همیشه از یک دیدگاه غربی (از ایالات متحده آمریکا، بریتانیا یا آلمان نازی) به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند (Robinson, 2003: 647-648). به اعتقاد وی، اول، مفاهیم محوری و دغدغه‌های اصلی رشته، اغلب در متون خاص (اغلب در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و آلمان) شکل گرفته است؛ دوم، اگرچه این دیدگاه‌ها محلی بوده‌اند، اما اکثر محققان جغرافیای سیاسی با آن‌ها به‌عنوان دیدگاهی جهانی برخورد کرده‌اند؛ و سوم این که پیامد دو مورد اول اغلب این بوده است که جایگزین‌های مشروع و ارزشمند حاشیه‌ای شده و مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند (Murphy, 2011: 238).

به اعتقاد وی رشته جغرافیای سیاسی، ایالات متحده آمریکا-اروپا را به‌عنوان یک «منطقه هژمونیک تولید دانش» تثبیت می‌کند؛ و این امر نگرانی‌های عمیقی درباره آینده رشته جغرافیای سیاسی ایجاد می‌کند. رابینسون اساس مادی این هژمونی را «مجتمع انتشار دانش» در نظر می‌گیرد. برخلاف مجتمع‌های نظامی-صنعتی، در مجتمع تولید و انتشار دانش، دانشگاهیان در محور هستند و موقعیت‌های ممتازی دارند؛ آن‌ها دسترسی مستقیم به ناشران و بازارهایی دارند که چرخش و استناد کارهایشان را تضمین می‌کند. در این مجتمع، دانش محدود در شکل جهانی (عام) آن ایجاد شده است. در این حالت مطالعات محققان فمینیست غربی، «جغرافیای فمینیستی» نام می‌گیرد؛ نظریه‌های چند حکومت غربی، «جغرافیاهای سیاسی حکومت» نامیده

می‌شود و نظریه‌های چند ژئوپلیتیسین غربی، نظریه‌های ژئوپلیتیک نام می‌گیرد. به اعتقاد وی سنت‌ها و بینش‌های جغرافیای سیاسی برای اکثریت جمعیت جهان نامرتبط است؛ چراکه، در جهانی که اکثریت (نه قوی‌ترین) کاملاً در تضاد با یک اقلیت قدرتمند غربی هستند، دیدگاه‌های غربی، برای بررسی پویایی‌های سیاسی اکثریت جمعیت جهان نامناسب است (Robinson, 2003: 649).

۴- یافته‌های تحقیق

در بخش پیش به چالش‌هایی که دیدگاه پسااستعماری، به لحاظ نظری، برای تولید دانش و «کارگزاران دانش»^۱ به وجود آورده و نقدی که محققان پسااستعمارگرا نسبت به نظریه‌های ژئوپلیتیکی دارند، اشاره شد. در این بخش به مهمترین کاربردهای دیدگاه پسااستعماری در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی پرداخته می‌شود.

۴-۱- رویه شرق‌شناسی در دنیای کنونی

ژئوپلیتیک متعارف بر اساس اندیشه سیاسی رئالیست بنا شده است. بر این اساس حکومت‌ها تنها بازیگر سیاست بین‌الملل هستند. نقش اصلی حکومت تأمین امنیت و حفاظت از فضای داخلی و شهروندان خود در مقابل تهدید بین‌المللی است. رئالیسم بنا شده حول دوتایی‌هایی مانند درون (داخلی، حکومت) و بیرون (هرج و مرج، بین‌المللی) است. تجزیه و تحلیل ژئوپلیتیکی انتقادی گفتمان امنیت نشان می‌دهد که این «تفاوت» است که حکومت‌ها را تهدید می‌کند؛ به طوری که، تقسیم فضا به مکان «ما» و مکان «آن‌ها» نکته‌ای مهم در ژئوپلیتیک است. در این بحث، ژئوپلیتیک چیزی به سادگی پیوند یافته با توصیف یا پیش‌بینی شکل سیاست‌های بین‌المللی نیست، بلکه برای رویه‌هایی که در آن هویت در جوامع مدرن شکل گرفته و حفظ شده، محوری است. ترسیم مرزهای حول قلمرو برای تولید «ما» و «آن‌ها»‌هایی که متفاوت هستند، به سادگی تقسیمات ذاتی در جهان را منعکس نمی‌کند، بلکه همچنین به ایجاد تفاوت‌ها

1- Agents of knowledge

کمک می‌کند. درحالی‌که بخشی از ژئوپلیتیک انتقادی به تلاش برای به چالش کشیدن حکومت محوری و به بررسی بازیگران و مسائلی فراتر از مرزهای حکومت‌ها (مانند امنیت زیست‌محیطی) می‌پردازد؛ همچنین به برجسته کردن این نقش رئالیسم یعنی ایجاد «استثناء» و «تفاوت» در ساخت هویت می‌پردازد. اولین نمونه در این زمینه ژئوپلیتیک شرق‌شناسی بود، یعنی «جغرافیای تصویری غرب در مقابل بقیه»، که ادوارد سعید ارائه دهنده آن بود. سعید استدلال کرد که بازنمایی اروپا از شرق به‌عنوان «دیگری»، برای ارائه یک تصویر مثبت از خودش بود. غرب هرآن‌چه هست که شرق نیست. به‌عبارت‌دیگر، او نشان می‌دهد که مفهوم تفاوت بین شرق و غرب یک تفاوت ژئوپلیتیکی است، که نوشته شده در سراسر متون فرهنگ غربی (مانند سفرنامه‌ها، متون سیاسی، نقاشی‌ها و یا در بحث‌های علمی) است. بر این اساس، جغرافیای تصویری شرق‌شناسی به جغرافیاهای واقعی اعمال شده در فضای شرق شکل داده است (Sharp, 2009:359-360).

همان‌طور که این دیدگاه در سیاست‌های استعماری وجود داشت، اکنون در نهادهای بین‌المللی، شیوه‌های کمک، توسعه و ... نیز وجود دارد. ساخت «دیگری» پیامدهایی برای عملکردهای داخلی و سیاست خارجی دارد. ژئوپلیتیک انتقادی به این مسئله توجه می‌کند که چگونه حضور تهدیدات خارجی درون گفتمان ژئوپلیتیکی برای تأدیب مخالفت‌های داخلی استفاده می‌شود. ژئوپلیتیسین‌های انتقادی استدلال می‌کنند که این منطق، میان حکومت‌ها نیز وجود دارد. برای مثال، در دوره جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی ساخته شده به‌عنوان کاملاً برعکس ایالات متحده آمریکا بود، هر توصیفی از اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان شرور، پرخاشگر و غیرمنطقی دلالت بر خوبی، بردباری و خرد در سمت آمریکایی‌ها داشت. در این حالت ژئوپلیتیک به‌سادگی منعکس‌کننده واقعیت‌های جغرافیایی نیست؛ بلکه همچنین به تقسیم‌بندی جهان، شکل‌گیری نظم‌ها و روابط جغرافیایی کمک می‌کند (Ibid:360). پس از جنگ سرد نیز شرق‌شناسی ادامه یافته و به قول ادوارد سعید «حرفه شرق‌شناسی» امروز نیز ادامه دارد. کتاب‌ها، ستون‌های روزنامه‌ها، ساخت نمایش‌های تلویزیونی و ... درمجموع گویای این مطلب است که جهان خارج پر از مردم وحشی و غیرمنطقی است که تنها به‌دنبال تحمیل درد و

رنج بر مردم بی‌گناه غرب هستند. در این زمینه، به‌واقع اسلام به‌طور فزاینده‌ای تبدیل به هدف شرق‌شناسی شده است. برای مثال اثر برنارد لوئیس (۲۰۰۲م). تمرکز ویژه‌ای بر کشورهای عرب و مسلمانان دارد (Flint, 2011:124).

شرق‌شناسی هنوز هم در سیاست‌های دنبال‌شده به‌وسیله ایالات‌متحده آمریکا برای سلطه مجدد آن در خاورمیانه زنده است (Warf, 2011: 194-196). بررسی شیوه‌های جدا کردن، «دیگری‌کردن» و چگونگی ساخت تمایز بین «خودی» و «خارجی» در دنیای امروز، نشان‌دهنده کاربردی بودن دیدگاه پسااستعماری در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی است. نکته مهم شرق‌شناسی این است که چنین دانشی، شکلی از قدرت است. کشورهای غربی از قدرت لازم برای ایجاد تصورات خاص درباره بقیه جهان یا طبقه‌بندی کشورهای ضعیف‌تر و ساکنین‌شان برخوردارند. برای مثال، نمایش رسانه‌های غربی از کشورهای آفریقایی تأثیرگذار بوده است، درحالی‌که بازنمایی‌های آفریقایی از اروپا و ایالات متحده آمریکا چنین نیستند. این نوع از دانش سؤال‌برانگیز نیست زیرا همه‌جا دیده می‌شود. ثانیاً حاکمیت و اقتدار دانش، با این فرض که شک و تردید چندانی در آن راه ندارد، مواضع سیاسی خارجی ویژه‌ای نسبت به کشورهای خاص را میسر می‌کند (Flint, 2011: 123).

۲-۴- ژئوپلیتیک فرودستی^۲

اصطلاح فرودستی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی برای اشاره به موضوعات یا گروه‌های به حاشیه رانده‌شده در برابر قدرت استفاده می‌شود. در سال‌های گذشته، در رشته جغرافیای سیاسی ادبیاتی کوچک ولی غنی، برای بررسی تصورات جغرافیایی و ژئوپلیتیکی گروه‌های فرودست به وجود آمده است. شارپ مفهوم «ژئوپلیتیک فرودستی» را به معنای «تولید دانش ژئوپلیتیکی که فراتر از دوتایی‌های ژئوپلیتیکی سنتی سلطه و مقاومت سیاسی است»، می‌داند (Jazeel, 2014).

۱. دیگری کردن تعریف و تأمین امنیت برای هویت مثبت خود از طریق انگ زدن به دیگری است (McEwan, 2009: 327).

82-88). بر اساس ارزیابی که از رشته جغرافیای سیاسی از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۱۰م. انجام شده است: «جغرافیای سیاسی انگلیسی-آمریکایی یک نسخه محدود از رشته را ارائه کرده و به آن ادامه داده و تا حد زیادی دغدغه‌های سیاسی چهارپنجم بشریت را نادیده گرفته است». با وجود نگاه اخیر جهانی جغرافیای سیاسی، نقد «اشکال محدود نظریه‌پردازی» هنوز هم به این رشته وارد است. شارپ معتقد است، از زمان کار پیشگامانه اتوا و دالبی که در آن با دانش/قدرت کشورداری مقابله کردند، پسوندهای مختلفی از ژئوپلیتیک انتقادی ظهور یافته است: ژئوپلیتیک عمومی از تمرکز بر نخبگان سیاسی دور شده؛ ژئوپلیتیک فمینیستی مردانگی سنت ژئوپلیتیکی را به چالش کشیده؛ و ضد-ژئوپلیتیک تمرکز بر ساختارهای رسمی سیاست حکومت را نقد کرده است؛ اما درحالی که مطالعاتی در مورد این مسئله وجود داشته است که چگونه بخش‌هایی از جهان در سیاست جهانی حاشیه‌ای شده و از طریق دستگاه سیاسی و رسانه‌های غالب بازنمایی شده است، توجه کمی به سیاست بازنمایی از سوی خود حاشیه وجود داشته است (Sharp, 2011a: 271).

شارپ اصطلاح ژئوپلیتیک فرودستی را برای برجسته کردن یک تأکید پسااستعمارگرایانه استفاده می‌کند که صداهای آن دسته که معمولاً در حاشیه و خاموش هستند را به صحنه می‌آورد. از این رو ژئوپلیتیک فرودستی فی‌نفسه یک تلاش برای تعریف یک رویکرد جدید از ژئوپلیتیک انتقادی نیست، بلکه تلاشی برای اولویت دادن و تمرکز بر جنبه‌ای از «ژئوپلیتیک فضای ژئوپلیتیکی» است که به توجه بیشتری نیاز دارد. مفهوم فرودست ارجاعی مستقیم به مفاهیم پسااستعماری روابط قدرت دارد و نشان‌دهنده موضعی است که کاملاً دیگری، مقاوم یا جایگزین ژئوپلیتیک غالب نیست، بلکه یک موضع مبهم از حاشیگی است (Ibid:271). اصطلاح «ژئوپلیتیک فرودستی»، فضایی را برای توجه به کسانی باز می‌کند که خارج از، یا ضد سیستم ژئوپلیتیکی نیستند، بلکه در شبکه جهانی قدرت محروم هستند (Craggs, 2014: 41-42).

برخلاف ضد-ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک فرودستی سوژه‌های خود را کاملاً خارج از حکومت و نهادهای مربوطه قرار نمی‌دهد. هرچند، ژئوپلیتیک فرودستی معتقد نیست که حکومت، ظرفی

برای امنیت است، اما این بدین معنا نیست که به حکومت بی‌توجهی می‌کند؛ بلکه، ژئوپلیتیک فرودستی موضعی است که امکان اینکه هویت‌های سیاسی می‌توانند از طریق بازنمایی‌های جغرافیایی تثبیت شوند، که نه کاملاً «درون» و نه کاملاً «بیرون» هستند را به رسمیت می‌شناسد و بنابراین برای ارائه مدلی از ذهنیت سیاسی جهت به چالش کشیدن چیزی که به وسیله ژئوپلیتیک غربی غالب جاودانه شده تلاش می‌کند؛ یعنی مدلی که بر غیریت^۱ تکیه نمی‌کند. شارپ در استفاده از اصطلاح «فرودستی» به معنای اصلی نظامی این اصطلاح به‌عنوان «یک رتبه پایین‌تر»^۲ - (نه فرماندهو نه خارج از رتبه) اشاره می‌کند.^۳ فرودستی طبیعت پیچیده روابط سیاسی جهانی را به رسمیت می‌شناسد اما «عدم تقارن روابط قدرت» را انکار نمی‌کند (Sharp, 2011a: 272)، و ماهیت مرکب روابط سیاسی جهانی را به رسمیت می‌شناسد. در ادامه به سه موضوع که بر اساس «ژئوپلیتیک فرودستی» قابل تحلیل است، پرداخته می‌شود:

یکی از مسائلی که با استفاده از ادبیات فرودستی قابل تحلیل است، بحث امنیت و ترس است. در حال حاضر، تصورات جغرافیایی هژمونیک از جنگ علیه تروریسم و رویه‌های امنیتی، به «ترس جهانی شده»^۴ اشاره دارند. رویکردهای انتقادی به ژئوپلیتیک، به ماهیت غرب‌محور این تصور توجه می‌کنند. ادراک «غیرغربی» از ماهیت ترس و ژئوپلیتیک کنونی، به تغییر تصورات ژئوپلیتیکی غالب کمک خواهد کرد. برای مثال، آفریقا، قاره‌ای است که اغلب در ژئوپلیتیک غربی به‌عنوان محل حکومت‌های شکست خورده و آنارشی در نظر گرفته می‌شود؛ اما بازنمایی‌های ژئوپلیتیکی سرچشمه گرفته از آفریقا به‌ندرت بر نظریه سیاسی تأثیر دارند. شارپ در تحقیقی، با این هدف که با یک حساسیت پسااستعماری، «صداها را دیگر» را در یک

1- Otherness

2- A lower rank

۳. مفهوم «فرودستی» توسط آنتونیو گرامشی بسط یافت، او از این واژه برای ارجاع به گروه‌هایی مانند دهقانان و کارگران استفاده کرد که تابع و زیردست قدرت برتر طبقات حاکم‌اند و همچنین کسانی که به دنبال نوشتن تاریخ‌هایی از پایین،

درباره تجربیات گروه‌های دون‌پایه‌اند (Blunt & Wills, 2007: 277).

4- Globalized fear

فضای بین‌المللی مورد بررسی قرار دهد، به بررسی تصور ژئوپلیتیکی از جنگ علیه تروریسم از منابع غیرغربی و از روزنامه‌ها در تانزانیا پرداخته است؛ وی استدلال می‌کند که معنای امنیت برای این جوامع، متفاوت از جوامع و حکومت‌ها در شمال است. برای این جوامع امنیت شرایطی از وجود و بخشی از زندگی روزمره است (Sharp, 2011b: 297-305).

اصطلاح «فرودست» در روابط بین‌الملل و برای حکومت‌ها نیز قابل کاربرد است. اصطلاح حکومت‌های «فرودست»، جهت «برجسته کردن ناتوانی نسبی و موقعیت حکومت‌های فرودست به‌عنوان یک اکثریت عمده در سیستم بین‌المللی» استفاده می‌شود. با استفاده از این اصطلاح می‌توان تجربه‌ها و اعمال حکومت‌های پسااستعماری «به‌طور کلی ضعیف، آسیب‌پذیر و فقیر» در سیاست‌های بین‌الملل را مورد تحلیل قرار داد. برای مثال از اصطلاح فرودستی می‌توان برای تحلیل کنفرانس‌های بین‌المللی به‌عنوان رویدادی ژئوپلیتیکی استفاده کرد. در این شیوه، توجه به کنفرانس‌ها، امکان درک گسترده‌تری از فضا و عمل ژئوپلیتیکی را فراهم می‌کند. بررسی اعمال نخبگان سیاسی پسااستعماری در کنفرانس‌ها، زمینه را برای درک گسترده‌تری از عمل معنادار در ژئوپلیتیک، فراهم می‌سازد. در این زمینه کنفرانس‌های بین‌المللی نه فقط به‌دلیل پیامدهای سیاسی آن، بلکه به‌عنوان یک رویداد ژئوپلیتیکی اهمیت دارند. تمرکز بر دیپلماسی در کنفرانس‌های بین‌المللی نه تنها نشان‌دهنده الگوهای تاریخی است که از طریق آن‌ها چشم‌انداز کنفرانس‌های بین‌المللی ساخته شده، بلکه همچنین تصدیق‌کننده اهمیت موقعیت ملی در اجازه دادن و محدود کردن عملکرد ژئوپلیتیکی است. با تمرکز بر عملکرد کنفرانس‌های بین‌المللی و مواضع سیاسی صورت گرفته، عملکرد سیاستمداران (به‌خصوص کسانی که اغلب در روابط بین‌الملل به حاشیه کشیده شده‌اند)، هویت‌های ساخته شده و گفتمان‌های تولید شده به‌وسیله رهبران پسااستعماری و نیز شیوه‌هایی که این‌ها نادیده گرفته شده، مورد بی‌توجهی قرار گرفته و یا دوباره توسط سیاستمداران و رسانه‌ها در غرب تفسیر و بازنمایی شده‌اند؛ می‌توان یک بازنگری در ژئوپلیتیک سلطه ارائه داد (Craggs, 2014: 40-51).

از دیگر کاربردهای مفهوم فرودستی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی، بررسی تجارب و رنج مردمی است که تحت اشغال زندگی می‌کنند. برای مثال، اسمیت، به‌جای تمرکز بر حکومت به‌عنوان بازیگر اصلی، بر روایت‌هایی از فلسطینی‌ها تمرکز می‌کند که تجارب خودشان از اشغال به‌وسیله یک حکومت متخاصم را توصیف می‌کنند. وی با تکیه بر رسانه‌های عمومی، مصاحبه و مشاهده، تلاش کرده بر اساس دیدگاه ژئوپلیتیک فرودستی، یک دید فلسطینی از زندگی تحت اشغال را برای به چالش کشیدن‌های بینش‌های ژئوپلیتیکی سنتی در مورد مناقشه اسرائیل و فلسطین ارائه کند. اسمیت نگاه ژئوپلیتیکی از «بیرون» را به چالش کشیده و در عوض بر یک موضع حاشیه‌ای از «درون» متمرکز شده است. در رسانه‌های غربی، اعمال صورت گرفته توسط نیروهای اشغالگر اسرائیلی اغلب از نظر ایمنیو تلافی حملات تروریستی در لفافه قرار داده می‌شود؛ اما اسمیت به مهار فضایی و خشونت همه‌روزه‌ای می‌پردازد که زندگی روزمره مردم را می‌سازد؛ چیزی که وی آن را «حبس تدریجی» نامیده است (Smith, 2011a: 273 - Sharp, 2011: 316-319).

۳-۴- جنگ و خشونت

از دیگر مسائلی که در شرایط جدید مورد توجه ژئوپلیتیک انتقادی است این است که جنگ در ظاهر به چیزی جدید بدل شده است و اکنون «جغرافیاهای خشونت» در ظاهر بسیار متفاوت هستند (Dalby, 2010: 281). در گذشته جنگ میان حکومت‌ها بود و خشونت اغلب در میدان جنگ معنا می‌یافت. اما اکنون، وضعیت جدیدی حاکم شده و آن «کشتار مردم عادی» به فجیع‌ترین شکل ممکن است. بدین معنا که قدرت‌های بزرگ، بر اساس یک دیدگاه رئالیستی، منافع خود را بر منافع و امنیت انسان‌ها ترجیح می‌دهند. یکی از مسائل دنیای کنونی که مورد توجه ژئوپلیتیک انتقادی است، درد و رنج غیرنظامیان در جنگ‌ها است؛ به اعتقاد درک گریگوری شرق‌شناسی با ساخت غرب به‌عنوان یک دانای مطلق، یک بار دیگر بر گفتمان سیاسی سایه افکننده است. از این‌رو دوباره استثنانگاری آمریکایی، برای کشتن «دیگران» مجوز اعطا می‌کند (Dalby, 2008: 431-433). برای مثال تحلیل اشغال افغانستان و عراق و مسئله

فلسطین نشان می‌دهد که چگونه مجموعه «قدرت»، «دانش» و «جغرافیا» به استعمار همه زندگی‌ها در سراسر جهان ادامه می‌دهند (Gregory, 2004b: xv).

تولید استعمار در افغانستان، عراق و فلسطین در فوق‌العاده‌ترین شیوه‌های خشن صورت گرفته است (Ibid: xv). ماهیت شرق‌شناسانه نئو-لیبرال سیاست‌های آمریکایی، انگلیسی و اسرائیلی در این سه ملت نشان می‌دهد که سیاست‌های گفتمانی بازنمایی مردم مسلمان و عرب مختلف (به‌عنوان ذاتاً غیرمنطقی، تشنه خون و ...) بر اساس جاه‌طلبی‌های امپریالیستی است (Warf, 2011: 196-197). برای مثال افغانستان همواره محل کشمکش قدرت‌های استعماری و امپریالیستی بوده است. افغانستان، در اواخر قرن بیستم، مانند قرن نوزدهم، عرصه رقابت ژئوپلیتیکی بین‌المللی بوده است. هم اتحاد جماهیر شوروی و هم ایالات متحده آمریکا با افغانستان به‌عنوان یک عرصه برون‌مرزی «دیگر» رفتار کردند (Gregory, 2004b: 45)؛ و افغانستان به‌عنوان فضا و جامعه‌ای «دیگر» جهت برنامه‌های استعماری مورد استفاده قرار گرفت. این فرایند «دگرسازی» پیامدهای ملموسی داشت. از نظر غرب، افغانستان سرزمین «عقب‌افتاده‌ای» است که تروریست‌های بین‌المللی، مانند اسامه بن‌لادن را در خود جای داده است. این نوع نگرش نشان‌دهنده نگرش «شرق‌شناسانه» غرب نسبت به این کشور و قدرت جغرافیای تصویری آن است (Gallaher and et al, 2012: 316). درحالی‌که واقعیت این است که ایالات متحده آمریکا خود در رشد اسلام‌گرایی خشن در افغانستان نقش داشته است. گریگوری در این زمینه بیان می‌کند: «یقیناً هیچ تضاد قطعی بین «ما» و «آن‌ها» وجود ندارد». او به یک پیوند و رابطه پدر و فرزندی بسیار پیچیده و تغییرپذیر بین این دو قائل است (Gregory, 2004b: 46).

گریگوری در تحلیل سیاست‌های ایالات متحده آمریکا بعد از یازده سپتامبر، بر اهمیت اقتصاد سیاسی تأکید می‌کند، اما همزمان به استدلال‌های ایالات متحده آمریکا برای توجیه رفتار خود بعد از یازده سپتامبر توجه دارد و معتقد است «جنگ علیه تروریسم» مفهومی فراتر از استثمار اقتصادی و تحمیل‌های سیاسی است که همواره در فعالیت‌های استعماری دنبال می‌شود. «جنگ علیه تروریسم» تلاشی است «در راستای ارائه یک «روایت» جهانی جدید که در آن توانایی

روایت کردن در حلقه مشخصی از قدرت و دانش در درون ایالات متحده آمریکا نهفته است (Gallagher and et al, 2012: 89). «جنگ علیه تروریسم» در عراق و افغانستان، یک جنگ تروریستی علیه «مردم» بوده است که به وسیله گفتمان‌هایی که مسلمانان را به حاشیه می‌راند، به صورت نامرئی درآمده‌اند (Warf, 2009: 645). گریگوری در این زمینه خواستار توجه همزمان به «تاریخ» و «جغرافیا» شده، و بر راه‌های گوناگون تلفیق تفاوت‌ها و فاصله‌ها تأکید دارد (Gallagher and et al, 2012: 316).

ژئوپلیتیک انتقادی با استفاده از دیدگاه پسااستعماری، به بررسی جغرافیاهای تصویری می‌پردازد که از طریق آن خشونت سیاسی کار می‌کند. ژئوپلیتیسین‌های انتقادی نشان می‌دهند چگونه بازنمایی‌ها از این جغرافیاهای تصویری هرگز جهان را منعکس نمی‌کنند؛ بلکه مستقیماً آن را می‌سازند. آن‌ها استدلال می‌کنند که قدرت عظیم تصاویر و کلمات در مورد تمایزات بین «ما» و «آن‌ها» و انتشارشان می‌تواند حادث‌ترین عواقب مادی را داشته باشد. به عنوان مثال، در ایالات متحده آمریکا برخی حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱م، را به یک «بربریسیم» تقلیل دادند. این امر ناشی از یک تصور جغرافیایی بود که به فضاهایی فراسوی مرزهای فضاهای «ما» توجه می‌کرد و مصرانه دنبال فضاهای وحشی بود. ژئوپلیتیک انتقادی به این مسئله می‌پردازد که چرا چنین تصویری وجود دارد و این تصورات چه پیامدهایی دارند (Gregory & Pred, 2007: 1-7).

مسئله دیگر در مورد جنگ و خشونت، «ماهیت جنگ‌های مدرن اخیر» و چگونگی اداره جنگ و فضاهایی است که جنگ از طریق آن انجام می‌شود؛ اعم از زندان جنگ جهانی در خلیج گوانتانامو^۱ تا نیروهای ضدشورش در بغداد و جنگ هوای پیمانه‌های بدون سرنشین در افغانستان/پاکستان و ... (Peter Wall, 2015). یکی از مشخصه‌های جنگ مدرن اخیر، ظهور کیفیت «پرحادثه» خشونت تروریستی نظامی و شبه‌نظامی است که می‌تواند، هرجایی رخ دهد. در نتیجه جنگ‌های مدرن اخیر به وسیله فضاهای لغزنده‌ای^۲ تغییر کرده که از طریق آن، جنگ انجام می‌شود (Gregory, 2011a: 238).

1- The global war prison at Guantanamo Bay

2- Slippery spaces

معمولاً فرض می‌شود که در «مناطق وحشی» کشورهای جنوب، جنگ‌ها به دلیل تعصبات فرقه‌ای، دستاوردهای توسعه معکوس، غیرنظامیان کشته شده، کمک‌های انسان‌دوستانه سوء استفاده شده و مدنیت‌های رها شده رخ می‌دهند. این جغرافیای تصویری در تمایز لفظی بین دو جنگ «ما» (جنگ‌های انجام شده توسط ارتش‌های پیشرفته که تصور می‌شود حساس و دقیق هستند) و جنگ‌های «آن‌ها» به هم پیچیده شده است (Ibid:239-248). ارتش‌های پیشرفته مدعی‌اند که رفتار آن‌ها در جنگ، دقیق و حساس است. در این زمینه، تاریخچه طولانی در فضیلت جنگ هوایی و بهره‌وری اقتصادی «بمباران مفید» وجود داشته است. این اعتقاد وجود دارد که جنگ هوایی منجر به اتمام سریع جنگ بدون قتل‌عام گسترده جنگ زمینی است (Gregory, 2011b: 188 & 205)؛ اما در سال‌های اخیر، انتقاداتی نسبت به استفاده گسترده از بمباران علیه غیرنظامیان بی‌دفاع به وجود آمده است. گریگوری توجه خاصی به شیوه‌های متغیری می‌کند که در آن شهرها و در نهایت مردم، به‌عنوان اهدافی برای «کشتن-زنجیره‌ای» در نظر گرفته می‌شوند (Peter Wall, 2015)؛ یعنی استراتژی که فضای شهری را به مجموعه انتزاعی از مختصات جغرافیایی تقلیل می‌دهد؛ وجود انسان‌ها را در شهرها نادیده می‌گیرد ویرانی و رنج زیرین را می‌سازد (Warf, 2011:195). به اعتقاد وی فشرده‌سازی زمان-فضای «کشتن زنجیره‌ای»، تقسیم فرهنگی را تضمین، و تمایز تکنوفرهنگی بین فضای «آن‌ها» و فضای «ما» را آشکارا تقویت می‌کند (Gregory, 2011b: 206).

مسئله دیگر مورد توجه ژئوپلیتیک انتقادی، نقد شیوه‌های مختلف بازنمایی بمباران‌ها برای افکار عمومی در رسانه‌ها است. برای مثال نحوه برخورد دولت ایالات متحده آمریکا با غیرنظامیان افغان و استفاده از «بمب‌های هوشمند» آمریکایی بیانگر مطالب بسیاری درباره گفتمان هژمونیکی است که برای تقویت به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» تلاش می‌کند. ارتش آمریکا بیانیه‌های انگشت‌شماری درباره مرگ غیرنظامیان در افغانستان صادر کرد، هرچند این امکان برایش وجود داشت که در موارد بسیاری توضیحات لازم را ارائه دهد. دولت ایالات متحده آمریکا در اکتبر ۲۰۰۱م. امتیاز تمام تصاویر ماهواره‌ای که شرکت‌های خصوصی از افغانستان تهیه کرده بودند را خریداری و سپس دسترسی مراکز خارج از دولت به این

تصاویر را محدود کرد. هدفی که در ظاهر دنبال می‌شد حفظ امنیت ملی بود؛ اما در واقع هدف این بود که از افتادن این تصاویر به دست رسانه‌ها و بررسی گورهای دسته‌جمعی، نابودسازی زیرساخت‌ها و مسائلی از این دست جلوگیری کند. این رفتار با استناد به مبانی استدلالی «جنگ علیه تروریسم» مشروعیت یافته است. در اینجا یک «معماری دشمنی» وجود دارد. این معماری بر اساس دشمنی غرب «متمدن»، به رهبری ایالات متحده آمریکا علیه جهان اسلام شکل گرفته که ویژگی آن را تعصب و توحش تعریف کرده است. بر اساس این نگرش بود که آمریکایی‌ها به خود اجازه می‌دادند تفاوتی میان طالبان، القاعده، خبرنگار و غیرنظامی قائل نشوند (Gallaher and et al, 2012: 89).

مثال دیگر، کشتار غیرنظامیان در خاورمیانه کنونی است. در سوریه، عراق و یمن، مردمی را شاهد هستیم که در جنگال گروه‌های سلطه‌جو سرکوبگر خارجی و داخلی گرفتار شده‌اند. حاصل آن کشتار میلیون‌ها مردم بی‌گناه و اردوگاه‌های آوارگان و جنگ زدگانی است که از خشونت‌طلبی گروه‌های تندرو قدرت‌های سلطه‌طلب خارجی تن به زندگی دردناکی داده‌اند. برآوردهای مختلف نشان می‌دهد که شمار تلفات غیرنظامیان از زمان جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بوده است. دیدگاه پسااستعماری به تحلیل سیاست‌ها واکنش‌ها در مورد کشتار غیرنظامیان می‌پردازد. مسائل مربوط به جنگ و خشونت، موجب طرح مسئله‌ای دیگر، یعنی بیوپلیتیک می‌شود، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۴-۴- بیوپلیتیک^۱ و ژئوپلیتیک

معنای لغوی بیوپلیتیک، «سیاستی است که با زندگی و حیات سروکار دارد» (Lemke, 2011: 2). قدرت بیوپلیتیکی نیز به تنظیم زندگی و اجازه دادن برای مردن مرتبط است (Abraham, 2012: 107-108). از جمله مسائلی که در این زمینه در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی مورد توجه قرار می‌گیرد، رویه‌های امنیتی غرب است. امروزه، رویه‌های امنیتی غرب را نه «ژئوپلیتیک» و نه «بیوپلیتیک» به تنهایی پیش می‌برد؛ بلکه «ترکیبی سمی» از این دو تعیین کننده است. برای مثال، جنگ علیه

تروریسم از یک بیوپلیتیک احتمالی در غرب ظهور یافته است (Dillon, 2007: 7-9).

برای مثال تحقیقات جغرافیایی انتقادی اخیر در مورد تخریب مرکز تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. و «جنگ جهانی علیه تروریسم» پس از آن، بر «سیاست تفاوت» تمرکز کرده‌اند. یعنی یک سیاست جدلی و ایدئولوژیکی که بین یک «غرب» (نئو) لیبرال که به صورت سفید، سکولار و متمدن؛ و یک ملت اسلامی جهانی که به صورت غیرسفید، «غیرمتمدن» و خشن کدگذاری شده، تمایز قائل می‌شود. علاوه بر توجه به دیدگاه پسااستعماری و استدلال‌های ادوارد سعید، جغرافیدانان و دیگر نظریه‌پردازان اجتماعی از آشویتس^۱ در جنگ جهانی دوم درس گرفته و فضاهای «استثنائی» درون «غرب» (مانند خلیج گوانتانامو) یا مناطق احاطه شده توسط «غربی‌ها» (مانند زندان ابوغریب) را شناسایی کرده‌اند که در آن‌ها «بدن‌ها» بدون طی مراحل قانونی و با توجه به مذهب و تفاوت‌های نژادی‌شان درک شده‌اند. جغرافیدانان نشان داده‌اند که چگونه در این فضاها حقوق قانونی برای رفتار برابر و انسانی به حالت تعلیق درآمده و بدن‌های مسلمان، به عنوان تروریست بالقوه و متفاوت علامت‌گذاری شده است. منطق اساسی این رویه‌ها نمی‌تواند بدون فعال کردن اشکالی از روابط قدرت ژئوپلیتیکی، نئولیبرال و امپریالیستی عملی شده باشد؛ این امر یادآوری می‌کند که شیوه‌های نژادپرستانه علامت‌گذاری تفاوت انسانی همیشه دست در دست قدرت است (Jazeel, 2009: 166).

در میان جغرافیدانان سیاسی، درک گریگوری تحقیقات جالبی در مورد بیوپلیتیک در زندان‌های ابوغریب^۲ و گوانتانامو انجام داده است. جورجو آگامبن، فیلسوف معاصر، اردوگاه‌های کار اجباری

۱. آشویتس (Auschwitz) اردوگاه کار اجباری نازی‌ها در جنگ جهانی دوم بود که نزدیک شهر اوشوینشیم (آشویتس) در لهستان قرار دارد.

۲. زندان ابوغریب یک مجتمع زندانی گسترده در بیست مایلی بغداد است که توسط پیمانکاران انگلیسی در دهه ۱۹۶۰م. ساخته شد. این زندان مکانی برای بدترین افراط‌ها در زمان صدام بود. در آگوست ۲۰۰۳م.، چهارماه پس از تهاجم آمریکا به عراق، ابوغریب برای زندانی کردن هزاران عراقی بازداشت شده توسط نیروهای ائتلاف مرمت و بازگشایی شد. بعد از مدت کوتاهی شایعاتی در مورد شکنجه، نقض جدی حقوق بشر و سوءاستفاده‌های خفت‌بار از زندانیان عراقی در این زندان به وجود آمد. تا پایان سال ۲۰۰۴م.، یک تحقیق نظامی محرمانه از زندان ابوغریب منتشر شد، که شامل تصاویری تکان‌دهنده از شکنجه زندانیان عراقی توسط نیروهای آمریکایی بود. تصاویر نشان‌دهنده، بدن‌های برهنه و زندانیانی بود که سرشان با هدف سوءاستفاده جنسی

را به‌عنوان «پارادایم بیوپلیتیکی غرب» در نظر گرفته است (Lemke, 2011: 53-65). گریگوری نشان داده است که اندیشه‌های آگامبن، به اندیشیدن درباره اقتصاد استعماری قدرت که قابل مشاهده در تصاویری از زندان ابوغریب و گوانتانامو بوده، کمک می‌کند. وی تلاش کرده، رنج، و خفتی که عراقی‌ها و افغان‌ها در این زندان‌ها متحمل شدند را نشان دهد. پس از یازده سپتامبر، بوش و متحدان وی در «جنگ علیه تروریسم» به تصویرسازی از دشمنان‌شان به‌عنوان افرادی قانون‌گریز، فاقد خرد و قوه درک پرداختند. آن‌ها بر این نکته اصرار داشتند که مخالفان‌شان متوسل به خشونت سیاسی می‌شوند؛ چرا که آن‌ها موجوداتی شبیه هیولا هستند. بوش و رامسفلد زندانیان در زنجیر که صورت‌هایشان با کیسه‌هایی پوشانده شده بود و از افغانستان به پایگاه دریایی ایالات متحده آمریکا در خلیج گوانتانامو منتقل شده بودند را «رزمندگان قانون‌گریز» نامیدند؛ کسانی که کنوانسیون ژنو برای آن‌ها اعمال نمی‌شود. زندانیان جنگ علیه تروریسم، زندانی جنگی نبودند؛ آن‌ها «هیچ جایگاهی»، در قوانین بین‌المللی یا فراسوی آن و دسترسی به سیستم صالحی از عدالت بی‌طرفانه نداشتند. هنگامی که اولین هواپیمای حمل زندانیان فرود آمد یکی خبرنگاران این‌گونه نوشت: «آن‌ها طبیعی به نظر نمی‌رسند، ... آن‌ها شبیه مگس‌های غول‌پیکر هستند». زندانیان مانند حیوانات باغ‌وحش در قفس قرار داده شدند. یکی از اولین زندانیان گوانتانامو به خانواده خود چنین نوشته بود: «من در حال حاضر نیمه‌حیوان هستم. یک ماه دیگر یک حیوان کامل خواهم بود» (Gregory, 2004a: 319-320).

درحالی‌که کاخ سفید به‌طور مداوم به‌دنبال مرتبط ساختن افغانستان به عراق بود و رژیم صدام را به حملات تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون مرتبط می‌دانست و مکرراً حمله به عراق را به‌عنوان جنگ جهانی علیه تروریسم مورد ستایش قرار داد و درحالی‌که رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا اصرار داشت که این نبرد، جنگی علیه شیطان مجسم است و این جنگ را نبردی طولانی بین افراد متمدن وحشی می‌دانست؛ نیروهای آمریکایی با زندانیان عراقی خود چنین رفتارهای وحشیانه و غیرانسانی انجام می‌دادند. از نظر وی این جغرافیای مانوی^۱ تنها

پوشیده شده بود. این تصاویر تبدیل به نمادهای جنگ ایالات متحده آمریکا در عراق شدند (Gregory, 2004a: 317).

سیاه و سفید نیست؛ بلکه نیازمند یک ناحیه خاکستری گسترده است که دشمنان ایالات متحده آمریکا می‌توانند در آن به چیزی کمتر از انسان تقلیل یابند و بازنمایی شوند. دشمن، زندانی و همه دیگر «چیزهای سوم» سایه مانند بین حیوان و انسان تنها تحت قوانین ویژه اضطراری و جنگی شدید قابل تصور است. این استدلال‌ها همان چیزی است که ادوارد سعید «جغرافیاهای تصویری» نامید که با تولید و اجرای جدایی روزافزون بین «ما» و «آن‌ها» تفاوت‌ها را به درون فاصله جاسازی می‌کنند، اما این جدایی یک شکاف ساده نیست: شامل یک اعوجاج^۱ است که از طریق آن، هر نسخه‌ای از «تمدن» بربریسم خودش را تولید می‌کند. این نسخه تولید شده از تمدن و بربریت به نوبه خود نیازمند یک بافت از فضا و زمان برای پیچش و تحریف واقعیت است. تصاویر منتشر شده از ابوغریب اشباع شده با یک گذشته استعماری هستند که در زمان حال استعماری نیز وجود دارند. نامیدن ابوغریب به عنوان یک فضای «استثناء^۲» (به معنای معمول) این اعوجاج را پنهان می‌کند. اگرچه بوش، رامسفلد و دیگران بارها ادعا کردند که شیوه‌های به کار گرفته شده در ابوغریب، در آمریکا به کار گرفته نمی‌شوند، اما ابوغریب به شبکه‌ای از زندان‌ها، بازداشت‌گاه‌ها و نهادهای نظامی اداره شده توسط ارتش ایالات متحده آمریکا، سازمان سیا و سرویس‌های اطلاعاتی متصل بود (Ibid: 320-321). از این‌رو، گریگوری استدلال می‌کند تحلیل دقیق این فضا‌مندی‌های به هم پیوسته برای هر نقدی نسبت به زندان‌های جنگ جهانی حیاتی است (Gregory, 2006: 405).

ژئوپلیتیک انتقادی به افشا کردن سیاست‌های قدرت‌های استعماری و تبارشناسی طولانی‌تر پیوندهای بین قانون و خشونت می‌پردازد که به حال استعماری شکل می‌دهند. در این زمینه باید به ابعاد بین‌المللی قانون و خشونت توجه کرد. به عبارت دیگر استثناء‌گرایی اروپایی-آمریکایی اقدامات استعماری را مجاز می‌کند و برای مثال برای اعمال خشونت در زندانی مثل گوانتانامو قانون را زیر یوغ می‌آورد و به خدمت می‌گیرد. بنابراین قانون از خشونت جدا نیست. به سخن دیگر، همدستی بیوپلیتیک و صاحبان قدرت را باید در نظر گرفت. این بدین

1- Contortion

2- Exception

معناست که قانون نه تنها در حالت تعلیق آن، بلکه همچنین در فرمولاسیون، تفسیر و کاربرد آن، خود مقری از نزاع‌های سیاسی است (Ibid: 407-420).

مثال دیگر در مورد مبحث بیوپلیتیک، سیاست‌های ضدشورش در بغداد است. پس از حمله ایالات متحده آمریکا به عراق نیروهای ضدشورش با هدف تکمیل عملیات نظامی هوایی ایالات متحده آمریکا در عراق مستقر شدند (Gregory, 2011a: 239). سیاست و نیروهای ضدشورش در بغداد پی‌ریزی شده بر اساس یک «شرق‌شناسی نظامی»^۱ بود که یک پروژه بیوپلیتیکی را برای تعیین انواع خاصی از زندگی به عنوان هیولا ممکن می‌کرد (Anderson, 2011: 207). بیوپلیتیک در بغداد و جاهای دیگر در عراق تبدیل به نکروپلیتیک^۲ (حاکمیت و قدرت برای تعیین مرگ و زندگی یا به عبارتی «سیاست مرگ») شد. در این زمینه، ژنرال پترائوس خشونت‌های قومی-نژادی در عراق را به عنوان «سرطانی توصیف کرد که اگر بدون کنترل رها شود به گسترش ادامه می‌دهند». این گفته بیشترین اثر بلاغی را داشت؛ زیرا به راحتی رادیکال‌ترین مداخلات و «کشتار بیشتر برای متوقف کردن کشتار» را توجیه کرد. کشتن به اسم تأمین امنیت مردم، هرگز خالی از تبعیض نبوده و همیشه گروه‌های خاصی را برای کشتن هدف قرار می‌دهد. زندگی باید طبقه‌بندی و شایستگی واجد شرایط بودن برای زندگی باید مشخص شود. این امر نشان می‌دهد که چگونه عملیات نیروهای آمریکایی بر اساس یک منطقی بیوپلیتیکی بنا شده بود که در آن برای ساخت یک زندگی باارزش، یک زندگی بی‌ارزش باید نابود شود (Anderson, 2011: 207- Gregory, 2008: 39-43).

منطق بیوپلیتیکی را در منطقه کنونی خاورمیانه نیز می‌توان مشاهده نمود. در این زمینه، غرب و سازمان‌های بین‌المللی کشتار میلیون‌ها انسان بی‌گناه را در سوریه، عراق و یمن نادیده می‌گیرند؛ در مقابل وقوع حملات تروریستی به عنوان مثال در کشور فرانسه، موجی از واکنش‌ها را در سراسر دنیا و به ویژه از سوی سران کشورهای غربی، ایجاد می‌کند. این امر ناشی از یک منطق بیوپلیتیکی است که بین زندگی کودک سوری و کودک فرانسوی تفاوت

1- Martial orientalism

2- Necropolitics

قائل می‌شود.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت تمرکز اصلی دیدگاه پسااستعماری در ژئوپلیتیک، حمایت از حکومت‌ها، گروه‌ها و انسان‌های ضعیف در مقابل گروه‌ها و حکومت‌های سلطه‌جو است.

۵- نتیجه‌گیری

ژئوپلیتیک انتقادی، در روند توسعه خود، تحولاتی را پشت سر گذاشته است و درحالی‌که در آغاز مبتنی بر دیدگاه پسااستعمارگرایی بود، امروزه از دیدگاه‌های مختلفی استفاده می‌کند و پسوند‌های مختلفی از ژئوپلیتیک انتقادی، مانند ژئوپلیتیک فمینیستی، ژئوپلیتیک پست‌مدرن، ظهور یافته است. در این زمینه، یکی از دیدگاه‌هایی که در سال‌های اخیر در ژئوپلیتیک انتقادی مورد توجه قرار گرفته است، دیدگاه پسااستعمارگرایی است. به‌رغم اینکه مطالعات پسااستعماری ذاتاً جغرافیایی و سیاسی است؛ این دیدگاه در چند سال اخیر مورد توجه جغرافیدانان سیاسی قرار گرفته است. به لحاظ نظری، دیدگاه پسااستعمارگرایی، چالش‌های مهمی را برای رشته جغرافیای سیاسی به وجود آورده است. این چالش به این مسئله برمی‌گردد که جغرافیای سیاسی، رشته‌ای است که تا حد زیادی دیدگاه غربی داشته است و ایالات متحده آمریکا-اروپا را به‌عنوان یک منطقه هژمونیک تولید دانش تثبیت می‌کند. برای مثال، نظریه‌های چند ژئوپلیتیسین غربی، نظریه‌های ژئوپلیتیک نام گرفته است. پسااستعمارگرایان معتقدند سنت‌ها و بینش‌های جغرافیای سیاسی برای اکثریت جمعیت جهان نامرتب هستند و رشته جغرافیای سیاسی تا حد زیادی دغدغه‌های سیاسی چهارپنجم بشریت را نادیده گرفته، چراکه، دیدگاه‌های غربی، برای بررسی پویایی‌های سیاسی اکثریت جمعیت جهان نامناسب است.

در مقاله حاضر، مهمترین کاربردهای دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی بررسی شد. به‌عنوان نتیجه می‌توان گفت چهار کاربرد اصلی دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی عبارتند از نخست، بررسی رویه شرق‌شناسی در دنیای کنونی. در این مورد تحلیل‌های پسااستعمارگرایانه به بررسی و نقد نقش رئالیسم در ایجاد «استثناء» و «تفاوت»

در ساخت هویت و به تحلیل پیامدهایی که ساخت «دیگری» دارد، می‌پردازند. تحلیل‌های پسااستعمارگرایانه نشان می‌دهد که شرق‌شناسی هنوز هم در سیاست‌های دنبال شده به‌وسیله غرب برای سلطه مجدد آن بر کشورهای ضعیف‌تر زنده است. دوم، استفاده از این دیدگاه در مطالعات مربوط به ژئوپلیتیک فرودستی است. در این مورد ژئوپلیتیک انتقادی به تحلیل موضوعات به حاشیه رانده شده و تصورات جغرافیایی و ژئوپلیتیکی گروه‌های فرودست که در برابر قدرت به حاشیه رانده شده‌اند، می‌پردازد. سوم، استفاده از دیدگاه پسااستعمارگرایی در تحلیل جنگ و خشونت است. در این زمینه مسائلی چون درد و رنج غیرنظامیان در جنگ‌های امروز، ماهیت جنگ‌های مدرن اخیر و چگونگی اداره جنگ و فضاهایی که جنگ از طریق آن‌ها انجام می‌شود، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند. چهارم، مبحث بیوپلیتیک است. در این زمینه به رویه‌های امنیتی غرب و سیاست غرب در مورد زندگی و حیات انسان‌ها در فضاهای خاص و به مسائلی مانند زندان‌های جنگی و درد و رنج غیرنظامیان در این زندان‌ها، پرداخته می‌شود. بر این اساس رویه‌های امنیتی غرب را نه ژئوپلیتیک و نه بیوپلیتیک، به‌تنهایی پیش می‌برد؛ بلکه ترکیبی سمی از این دو تعیین‌کننده است. در کل دیدگاه پسااستعماری توجه خاصی به مسائل حکومت‌ها، گروه‌ها و انسان‌های فرودست و ضعیف در جهان کنونی دارد. در نهایت، با توجه به روندهای کنونی جهانی و منطقه‌ای باید گفت که یکی از دیدگاه‌هایی که در تحلیل مسائل قابلیت استفاده دارد، دیدگاه پسااستعمارگرایی است و شایسته است، که جغرافیدانان سیاسی در کشور ما توجه بیشتری به این دیدگاه و کاربرد آن در تحلیل‌های خود داشته باشند.

۶- قدردانی

مقاله حاضر مستخرج از رساله دکتری تحت عنوان «تبیین سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی» است که در دانشگاه تهران انجام شده است. لذا بدین وسیله، نگارنده از معاونت پژوهشی دانشگاه تهران، به‌واسطه حمایت‌های انجام شده، کمال تشکر و قدردانی را دارد.

References

1. Abraham, I. (2012). Geopolitics and biopolitics in India's high natural background radiation zone. *Science Technology & Society*, 17(1), 105-122.
2. Anderson, B. (2011). Population and affective perception: Biopolitics and anticipatory action in US counterinsurgency doctrine. *Antipode*, 43(2), 205-236.
3. Blunt, A. (2005). Colonialism/Postcolonialism. In D. Sibely, P. Jackson, D. Atkinson, & N. Washbourne (Eds) *Cultural geography: A Critical dictionary of Key Concepts* (pp175-181) London: L.B.Tauris & Co LTd.
4. Blunt, A. Wills, J. (2007) *Dissident geographies: an introduction to radical ideas and practice*, Translated by hossein Hataminejad, [In Persian]The second edition, Tehran: Tehran University Publication.
5. Craggs, R. (2014). Postcolonial geographies, decolonization, and the performance of geopolitics at Commonwealth conferences. *Singapore Journal of Tropical Geography*, 35(1), 39-55.
6. Cullen, D., Ryan, J., and Winders, J., (2013) Postcolonialism. In N.C. Johnson, R. H. Schein & J. Winders (Eds), *The Wiley-Blackwell Companion to Cultural Geography* (508-523), First Edition. Oxford: John Wiley & Sons, Ltd.
7. Dalby, S. (2008). Imperialism, domination, culture: The continued relevance of critical geopolitics. *Geopolitics*, 13(3), 413-436.
8. Dalby, S. (2010) Recontextualising violence, power and nature: The next twenty years of critical geopolitics?. *Political Geography*, 29(5), 280-288.
9. Dillon, M. (2007). Governing terror: the state of emergency of biopolitical emergence. *International Political Sociology*, 1(1), 7-28.
10. Dodds, K. (2001). Political geography III: critical geopolitics after ten years. *Progress in Human Geography*, 25(3), 469-484.
11. Flint, C. (2011) *Introduction to geopolitics*. Translated by Mohamad bagher Ghalibaf & Mohamad Hadi Poyandeh. [In Persian]Tehran: Ghomes Publication[in Persian].
12. Fortier, A. M. (2005). Diaspora. In D. Sibely, P. Jackson, D. Atkinson & N. Washbourne (Eds), *Cultural geography: A Critical Dictionary of Key Concepts* (182-188). London: L.B.Tauris & Co LTd.
13. Gallaher, C. , Dahlman, C. T. , Gilmartin, M. , Mountz, A. & Shirlow, P. (2012) *Key concepts in Political Geography*. Translated by Mohamad Hasan Nami & Ali Mohamadpoor. [In Persian]Tehran: Zeytoon Publication[in Persian].
14. Gregory, D. & Pred, A. (Eds.) (2007). *Violent geographies: fear, terror, and political violence*. NewYork: Routledge.
15. Gregory, D. (2004a). The angel of Iraq. *Environment and Planning D: Society and Space*, 22, 317 – 324.

16. Gregory, D. (2004b). *The colonial present*. Malden: Blackwell Publishing.
17. Gregory, D. (2006). The black flag: Guantánamo bay and the space of exception. *Geografiska Annaler: Series B, Human Geography*, 88(4), 405-427.
18. Gregory, D. (2008). The biopolitics of Baghdad: counterinsurgency and the counter-city. *Human Geography*, 1(1), 6-27.
19. Gregory, D. (2011a). The everywhere war. *The Geographical Journal*, 177(3), 238-250.
20. Gregory, D. (2011b). From a view to a kill drones and late modern war. *Theory, Culture & Society*, 28(7-8), 188-215.
21. Gregory, D., Johnston, R., Pratt, G., Watts, M & Whatmore, S. (2009). *The dictionary of human geography, 5TH Edition*, Malden: Wiley Blackwell.
22. Jacobs, J. M. (2001). Postcolonial Geography. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, 11838-11841.
23. Jazeel, T. (2009). Difference/Politics of difference. *International Encyclopedia of Human Geography, Volume 3*, 164-169, Elsevier Ltd.
24. Jazeel, T. (2013). Postcolonialism. In N. C. Johnson, R. H. Schein, & J. Winders (Eds), *The Wiley-Blackwell Companion to Cultural Geography* (17-22), First Edition. Oxford: John Wiley & Sons, Ltd.
25. Jazeel, T. (2014). Subaltern Geographies: Geographical knowledge and postcolonial strategy. *Singapore Journal of Tropical Geography*, 35(1), 88-103.
26. Kobayashi, A. (2003). The Construction of geographical knowledge – racialization, spatialization. In K. Anderson, M. Domosh, S. Pile and N. Thrift (Eds), *Hand Book of Cultural Geography* (544-556), London: Sage Publication.
27. Laurie, N. & Calla, W. P. (2004). Development, postcolonialism, and Feminist Political Geography. In L. A. Staeheli, E. Kofman & L. J. Peake, (Eds), *Mapping Women, Making Politics* (99-112), New York & London: Routledge.
28. Lemke, T. (2011). *Biopolitics: An advanced introduction*. Translated by Eric Frederick Trump, New York: New York university press[in Persian].
29. McEwan, C. (2003). Material geographies and postcolonialism. *Singapore Journal of Tropical Geography*, 24(3), 340-355.
30. McEwan, C. (2009). Postcolonialism/Postcolonial Geographies. *International Encyclopedia of Human Geography, Volume 4*, 327-333, Elsevier Ltd.
31. Mitchell, K. (2005) Hybridity. In D. Sibely, P. Jackson, D. Atkinson & N. Washbourne (Eds), *Cultural Geography: A critical dictionary of key concepts* (188-193), London: L.B.Tauris & Co LTd.
32. Morrissey, J. (2013). The imperial present: Geography, imperialism, and its continued effects. In N. C. Johnson, R. H. Schein, & Winders, J. (Eds), *The Wiley-Blackwell Companion to Cultural Geography* (495-507), First Edition, Oxford: John Wiley & Sons, Ltd.
33. Murphy, J. (2011). Walking paths through postcolonial political geographies. *Political Geography*, 30(5), 239-240.

34. Ó Tuathail/Toal, G. (2005) Geopolitics, In D. Sibely, P. Jackson, D. Atkinson & N. Washbourne (Eds), *Cultural geography: A critical dictionary of key concepts* (65-71). London, L.B.Tauris & Co LTd.
35. Peter Wall (2015). Derek Gregory. Retrieved 2015/10/22 from <http://pwias.ubc.ca/people/distinguished-professor/derek-gregory/>
36. Power, M. & Campbell, D. (2010). The state of critical geopolitics. *Political Geography*, 29(5), 243–246.
37. Raghuram, P. & Madge, C. (2006). Towards a method for postcolonial development geography? Possibilities and challenges. *Singapore Journal of Tropical Geography*. 27(3), 270–288.
38. Robinson, J. (2003). Political geography in a postcolonial context. *Political Geography*, 22(6), 647-651.
39. Ryan, J. R. (2004). Postcolonial geographies. In J. S. Duncan, N. C. Johnson & R. H. A. Schein (Eds.), *A companion to cultural geography* (469-484). Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
40. Sharp, J. (2011a). Subaltern geopolitics: Introduction. *Geoforum*, 42(3), 271–273.
41. Sharp, J. (2011b). A subaltern critical geopolitics of the war on terror: Postcolonial security in Tanzania. *Geoforum*, 42(3), 297-305.
42. Sharp, J. (2013). Geopolitics at the margins? Reconsidering genealogies of critical geopolitics. *Political Geography*, Volume 37, 20–29.
43. Sharp, J. P. (2009). Critical geopolitics. *International Encyclopedia of Human Geography*, Volume 2, 243-253, Elsevier Ltd.
44. Sibely, D. & Jackson, P. & Atkinson, D. & Washbourne, N. (Eds.) (2005). *Cultural Geography: A critical dictionary of key concepts*. London: L.B.Tauris & Co LTd.
45. Smith, R. J. (2011). Graduated incarceration: The Israeli occupation in subaltern geopolitical perspective. *Geoforum*, 42(3), 316-328.
46. Warf, B. (2009). Gregory, D. *International Encyclopedia of Human Geography*, Volume 4, 639-643, Elsevier Ltd.
47. Warf, B. (2011). Derek Gregory. In P. Hubbard and R. Kitchin (Eds), *Key Thinkers on place and space* (414-420). London: SAGE Publication Inc.
- Yeo, B. S. A. (2001). Postcolonial cities. *Progress in Human Geography*, 25(3), 456-468.